

۱۶۷۱۷

مجله	راشده ارباب و علم انسانی محمد
تاریخ نشر:	زبان ۱۳۷۳
شماره	چهارم سال بیت و هفتم
شماره مسلسل	۱۰۷
محل نشر	محمد
زبان	فارسی
نویسنده	حسین رزمجو
تعداد صفحات	۶۶۵ - ۶۸۶
موضوع	ابلیس در ده جیره مقبول و مردود
سرفصلها	
کیفیت	
ملاحظات	

## ابلیس در دو چهرهٔ مردود و مقبول \*

پیشینهٔ بحثِ ابلیس و شیطان در فرهنگِ بشری، بویژه تاریخِ ادیان - به قدمت و سابقهٔ عمرِ فرزندانِ آدم بر کرةٔ خاک است. از دیدگاهِ اسلام که خاتمِ آیین‌های الهی است و بنا بر آنچه که در کتابِ آسمانی این دینِ حنیف، در رویدادِ آفرینشِ آدم ذکر شده است، هنگامی که خداوند به فرشتگان فرمان می‌دهد تا آدم را سجده کنند، جملهٔ ملائک، امرِ الهی را اطاعت می‌کنند، بجز ابلیس که به واسطهٔ سرپیچی و اظهارِ تکبر، از درگاهِ ربوبیتِ رانده می‌شود و در زمرهٔ کافران و ناسپاسان درمی‌آید، و مردود و ملعونِ ابدی می‌گردد.<sup>۱</sup>

و إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ.<sup>۱</sup>

وَقُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ، لَمْ يَكُن مِنَ السَّاجِدِينَ.<sup>۱</sup>

و إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ. قَالَ: اسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا.<sup>۲</sup>

و إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ، كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ...<sup>۳</sup>

بنابراین، ابلیس از لحاظِ قرآنِ کریم، موجودی است رانده شده از درگاهِ خداوند و ملعون. و به تعبیری دیگر: او گمراه‌کنندهٔ انسان است و دشمنی آشکار، برای فرزندانِ آدم.

در کلامِ الهی، از ابلیس با صفت «رجیم»<sup>۴</sup> یاد شده و خداوند را نسبت به او چنین خطاب می‌کند: «وإِنَّ عَلَيْكَ لعَسَىٰ الی یومِ الدِّینِ»<sup>۵</sup> و واکنشِ ابلیس در مقابل این خطاب، آن است که به عزتِ خداوند سوگند می‌خورد که تا قیامت، در زاغای فرزندانِ آدم بکوشد و بجز

\* من سخنرانی نویسنده است در کنگرهٔ بزرگداشتِ ابوالفضل رشیدالدین میبدی که از تاریخ ۵ تا ۷ اردیبهشت ماه ۱۳۷۴ شمسی در دانشگاه آزاد اسلامی میبد برگزار گردید.

بندگان مخلص، همه کسانی را که از او پیروی کنند با خود به آتش برد<sup>۷</sup>: خداوند متعال در آیه چهارم سوره مبارکه حج اظهار فرموده است که هر کس دوستی شیطان را برگزیند و از او پیروی کند گمراه می شود و سرانجام جایش دوزخ است.

قوس صعودی و نزولی زندگی ابلیس که ابتدا جزء مقربان درگاه الهی و «عزازیل» یا عزیز خداست و سرانجام سرخیل دشمنان خداوند و خلق او و ملعون و مطرود ابدی می شود، در این دو بیت از سنایی غزنوی (ف: ۵۴۵) - شاعر عارف ایرانی - خلاصه شده است:

از وفاق، ابلیس بر رفت از زمین تا آسمان

از خلاف، ابلیس افتاد از بهشت اندر سقر

از خلاف سجده ناکردن، ندیدی تا چه کرد؟

صد هزار آزاد مرد پاک را خونها هدر<sup>۸</sup>

ابلیس - برخلاف آنچه شهرت دارد - از زمره فرشتگان نیست، زیرا ملائک معصومند و جوهره وجودیشان از عقل و نور متشکل شده است. آنان پیوسته مشغول تسبیح و تقدیس خداوندند - چنانکه برخی همواره در رکوعند و بعضی در حال سجود دائمی - و مآلا رذایل اخلاقی نظیر: غرور و حسد را که انگیزه گناهکاری و عصبان می باشد، در آنها راهی نیست، در حالی که ابلیس از جنیان است و جنیان از آتش آفریده شده اند<sup>۹</sup>: همانطور که ابلیس به هنگام تمرد از فرمان خداوند، خود به این واقعیت اشارت کرده و خطاب به خداوند اظهار داشته است: مرا از آتش آفریدی، و آدم را از خاک و خلقتی من ناپ و خلقتی من طین<sup>۱۰</sup>، بنابراین، دلیل آن که خداوند - در آیه ۵۰ سوره مبارکه کهف - او را در جریان سجده نکردن بر آدم از فرشتگان مستثنی فرموده است، همین عدم تجانس او با آنهاست.

و اما عامل اصلی در سقوط ابلیس، صفت تکبر و خودبزرگ بینی و تعصب و حسادت اوست، که خود را از آدم برتر می داند و با این قیاس مع الفارق و غلط که آتش از خاک والاتر است، حاضر به سجده کردن بر خاک آدم نمی شود. و در نتیجه از پایگاه تقرب الهی به حقیض مذلت راندگی فرو می افتد، و زحمات عبادی چند هزار ساله خویش و عنوان عزازیلی اش را از دست می دهد. و مهتر آن که پس از نافرمانی و سقوط، در مقام عذرخواهی از خطای خود، اظهار توبه و ندامت نمی کند و برعکس، لجاجت و غرور و حسد وی، او را وامی دارد

تا خطاب به ذات باری تعالی گمراهی خویش را به خداوند نسبت دهد<sup>۱۱</sup>، و از طرفی در بزهدکاری همه خطاکاران از فرزندان آدم تا قیامت شریک جرمشان شود.

با توجه به این خطای شیطان که تمردش را از سجده نکردن بر آدم، مولود مشیت و اغوای الهی دانسته، نه زاییده اراده و آگاهی توأم با غرور خود، و با اظهار «بسا اغویتنی»، ضمن اسائه ادب به ساحت مقدس خداوند، فعلی زشت خویش را به ذات باری تعالی نسبت داده و خدای را مقصر سقوط خود دانسته است؛ او را باید پایه گذار مکتب جبر یا اندیشه ای دانست که در تاریخ اسلام گروهایی چون اشاعره را به وادی از اعتقاد کشانده است که با استناد به آیاتی نظیر: «وَأَنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ»<sup>۱۲</sup> اختیار را در انجام معاصی از انسان سلب می کنند و بر این باورند که انسان در همه اعمال خود مجبور است و خداوند اعمال او را چنان مقدر کرده است که برگ را از درخت می ریزاند و آب را جاری می کند. لذا هر عملی مخلوق باری تعالی است و آدمی در انجام کارهای نیک باید، از خود اراده و اختیاری ندارد، و بر این قیاس ابلیس نیز در سرپیچی از فرمان الهی مقصر نیست. در حالی که علت مردود و مطرود شدن او از مقام عزازیلی به قول شاعر عارفان سنایی غزنوی:

نه بدان لعنت است بر ابلیس

کو نداند همی یسین ز یسار

بل بدان لعنت است کاند ر دین

علم داند، به علم نکند کار<sup>۱۳</sup>

و یا به گفته جلال الدین مولوی (۶۰۴-۶۷۲):

آن بلیس از ننگ و عار کمتری

از حسد می خواست تا بالا بود

علم بودش چون نبودش علم دین

علت ابلیس «انا خیری» بدست

همین بسخوان «رَبِّ بِنَا أَغْوَيْتِنِي»

بر درخت جبر تا کی برجهی

همچو آن ابلیس و ذرّیات او

هر چه نفست خواست داری اختیار

داند او کو نیک بخت و محرم است

خویشتن افکند در صد بستری

خود چه بالا، بلکه خون بالا بود

او ندید از آدم الا نقش طین

وین مرض در نفس هر مخلوق هست

تسا نگریدی جبری و کز کم تنی

اختیار خویش را یکسو نهی

با خدا در جنگ و اندر گفتگو

هر چه عقلت خواست آری اضطرار

زیرکی ز ابلیس و عشق از آدم است

زیسرکی سبّاحی آمد در بحار کس رهد غرق است او پایان کار  
بل قضا حق است و جهد بنده حق هین مباش اعور چو ابلیس خلق<sup>۱۴</sup>  
مولانا را در ارتباط با غرور ابلیس و این که او با اراده و اختیار خود راه ضلالت را  
انتخاب کرد و آگاهانه به نمرود از فرمان الهی دست یازید، در جای جای مثنوی معنوی ابیات  
نغز دیگری است، که ذیلاً چند بیتی از آنها نقل می شود:

صد هزاران سال ابلیس لعین	بود ز ابدال و امیر مؤمنین
پنجه زد با آدم از نازی که داشت	گشت رسوا همچو سرگین وقت چاشت
بسا دو دیده اول و آخر بسین	هین مباش اعور چو ابلیس لعین
دید طین آدم و دیش ندید	این جهان دید آن جهان پیش ندید
بسلم با عور و ابلیس لعین	سود نامدشان عبادتها و دین
شد عزازیلی از این مستی بلیس	که چرا آدم شود بر من رئیس
من ز آتش زاده ام او از وحل	پیش آتش مروحل را چه محل ؟
او کجا بود اندر آن دوری که من	صدر عالم بودم و فخر زمن
گنج آدم چون به ویران بد دفین	گشت طیش چشم بند آن لعین <sup>۱۵</sup>

چهره ابلیس در آینه حدیث یا سخنانی که از نبی اکرم (ص) و ائمه  
معصومین علیهم السلام نقل شده - همانند سیمای او در قرآن - مطرود و مغرور به نظر می رسد.  
از قول رسول خدا (ص) در تاریخ بلعمی چنین نقل شده است که: «وقتی خداوند  
جهان را آفرید، نخست آن را به دیوان و بعد به پریان و بعد به فرشتگان و پس از آن به مهتر  
فرشتگان یعنی «جان» سپرد که رئیس آنان «ابلیس» بود و از طرف خداوند مأمور جلوگیری از  
فساد این قوم شد. و چون توفیق یافت، به خویشان عجب گرفت و گفت: چون من کیست که  
برچندین هزار فرشته مهترم؟ ابدین ترتیب: ابلیس که از فرشتگان مقرب بود و هفتصد هزار سال  
و به هر آسمانی در میان ملائکه به طاعت مشغول بود، به سبب این خودبینی از درگاه خدا  
رانده شد، و از عالم فرشتگی بیرون آمد، تا این روزگار. نام او عزازیل بود و از پس، ابلیس  
خوانده شد. و به او وحی آمد که من خلقتی خواهم کرد بر زمین. و این زمین را از شما بستانم و  
به او میراث دهم. آنگاه خداوند، آدم را از گل بیافرید و او را در زمین خلیفه خویش کرد.

همه فرشتگان او را اطاعت داشتند، جز ابلیس که سر باز زد و به خویشان در افتاد و گفت: من  
او را برترم، و او از خاک است و من از آتش. اما پس از رانده شدن تارستاخیز زندگانی یافت و  
اجازه اغوای بنی آدم<sup>۱۶</sup>. و در عبارات ذیل که از پیامبر (ص) منقول است، در ارتباط با  
اجازه ای که ابلیس از خداوند به منظور اغوای فرزندان آدم می گیرد، سیمای باطنی او با صفات  
وذیله: حيله گری، مکاری و اغواکنندگی ترسیم گردیده است: «شیطان برای گمراهی فرزندان  
آدم، دامها و تلههایی دارد که از جمله آنها این است که کسانی فریب او را می خورند، از  
نعمتهای خداوند مغرور می شوند و به بخششی که باری تعالی به آنان فرموده است تفسخر  
می کنند و با بندگان خدا با تکبر مواجه می شوند و از هوی و هوس پیروی می نمایند»<sup>۱۷</sup>.

امیرمؤمنان امام علی بن ابی طالب (ع) در خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه شریف خود که  
به خطبه قاصه معروف است، از ابلیس با صفاتی چون: دشمن خداوند، متکبر، آتش افروز،  
دسیه باز و اغواکننده، یاد فرموده: و با این گونه توصیه ها بندگان خدا را به پرهیز از او  
فرا خوانده است: «پس ای بندگان خدا بترسید از این که ابلیس شما را به درد خود - که غرور و  
گردنکشی است - مبتلا سازد و با گفته خویش، از پیمودن راه حق بازتان دارد و شما را بفریبد  
و نگرانان کند... پس از کار خداوند در باره ابلیس عبرت بگیرید که بندگی و عبادت طولانی  
و کوشائی تمام او به واسطه یک ساعت کبر و سرکشیش تباه گردید. درحالی که او شش هزار سال  
خداوند را عبادت کرده بود. پس چه کسی بعد از ابلیس با انجام معصیتی نظیر او از عذاب و  
کیفر الهی سالم می ماند؟ حاشا! چنین چیزی ممکن نیست که خداوند سیحان انسانی را با  
گناهی به بهشت داخل کند که ملکی<sup>۱۸</sup> را به واسطه ارتکاب به آن گناه از آنجا بیرون کرده  
است...»<sup>۱۹</sup>.

و امام صادق علیه السلام در بحث اصول کفر - که: حرص و استکبار و حسد است، از  
ابلیس به عنوان «متکبر» یاد کرده و فرموده است: «... و اما (مظهر و مثل اعلای)  
بزرگ منشی کردن و گردنکشی، ابلیس است که از طرف خداوند مأمور شده که به آدم سجده  
کند، سر یاز زد...»<sup>۲۰</sup>.

آنچه گذشت سایه روشنی کمرنگ بود از خطوط سیمای مردود و ملعون ابلیس که  
در کتاب آسمانی اسلام - قرآن مجید - و احادیث نبوی و کلمات ائمه معصومین علیهم السلام

ترسیم شده است. ولی به رغم این نگرش و توجهات واقع‌بینانه، در پاره‌ای از آثار عرفانی و صوفیانه فارسی از جمله در - نوبت سوم - تفسیر کشف‌الاسرار و عده‌الایسار، تألیف: ابوالفضل رشیدالدین میبیدی - که بعداً در باره آن بحث خواهد شد - از ابلیس - این مستکبر رانده شده از درگاه الهی و دشمن آشکارای انسان، موجودی مقبول و مظلوم ساخته‌اند و در برخی موارد در مقام دفاع از وی برآمده‌اند و با تعبیرات و تأویلاتی خاص، سرکشی او را از فرمان خداوند، موجه نشان داده و سجده نکردنش را بر آدم، از غیرت عشق او به پروردگار دانسته‌اند. و یا این که گفته‌اند: اگر ابلیس آدم را سجده نکرده است، به این دلیل بوده که جز ذات باری تعالی، هیچ‌کس دیگر را شایسته نماز بردن و سجود نمی‌دانسته است. و مآلاً از وی سیمایی دوست داشتنی ترسیم کرده و در بزرگداشتش کوشیده‌اند، و عناوینی چون: «پاکبازترین عاشق، پاسبان حضرت و سرور مهجوران، یگانه وجود، سر قدر و خال بر جمالی ازل»<sup>۲۱</sup> به او داده‌اند.

البته پرسش به این سؤال که نخستین کسی که از میان بزرگان عرفان اسلامی و مشایخ تصوف، خطای ابلیس را صواب قلمداد کرده و تمدش را از فرمان الهی منبث از عشق شدید او به ذات ربوبی دانسته است، کیست؟ آسان نمی‌باشد، و این موضوع ضمن آن که از حوصله بحث حاضر خارج است، به تفحص و پژوهشی جداگانه در تاریخ تصوف اسلامی، نیاز دارد. و هر چند که ظاهراً آغازگر ستایش از ابلیس را منصور حلاج (مقت: ۳۰۹ هـ. ق) دانسته‌اند، ولی قبل از او عده‌ای از ناموران صوفیه که شرح احوالشان در کتبی نظیر تذکره‌الاولیای فریدالدین عطار نیشابوری (۵۴۰-۶۱۸) آمده است، نظیر: جنید بغدادی (ف: ۲۹۷ هـ. ق) و ابوالحسن نوری و ابوبکر واسطی که همزمان با جنید و از یاران او هستند و حسن بصری (۲۱-۱۱۰ هـ. ق) که از معروفترین تابعین در سده اول هجری است بدین کار پرداخته‌اند، چنانکه داستانهایی از گفت و شنود ستایش آمیز آنان با ابلیس در اثر مذکور باقی است.

حلاج در کتاب معروف خود به نام «طواسین» که به زبان عربی است و روزبهان بقلی شیرازی - مشهور به شیخ شطاح - (۵۲۲-۶۰۶) آن را به فارسی ترجمه کرده است، در ستایش ابلیس و مقبول و مظلوم بودن او، عباراتی جالب و قابل تأمل دارد. آنچه که ذیلاً نقل

می‌شود، گزیده‌ای است از آن:

«... در آسمان عابدی و موحدی چون ابلیس نبود ... لعنتش کردند، چون برسید به تفرید برانندش از در، چون طلب فردانیت کرد. او غیر را نفی کرد و ندانست که آدم فعلی حق است و فعلی حق مرآت اوست، اگر در مرآت نگاه کردی او را به عیان بدیدی، ابلیس در بحر کبریا افتاد، ناپیدا شد، گفت: مرا راه نیست به غیر تو که من محبیب ذلیلم».

«و در دنباله این خطاب عاشقانه از زبان ابلیس نقل می‌کند که - گفتندش: تکبر می‌کنی؟ گفت: اگر لحظه‌ای با تو بودمی، تکبر در من لایق بودی، بکیف که دهرها با تو بریده‌ام. از من که عزیزتر است و بزرگوارتر؟ چون اول تو را شناختم در ازل، من از او (آدم) بهترم که خدمت من قدیمتر است در کون، عارف‌تر از من بر تو کس نیست... و خدمت من صافی‌تر است، وقت من اکنون خوشتر است، ذکر من جلیل‌تر است، زیرا من خدای را خدمت کردم در قدم. خط مرا و اکنون خدمت می‌کنم خط او را، طمع از میانه برداشتم منع و دفع و مرز و نفع برخاست. تنها گردانید مرا چون براند مرا تا با دیگران نیامیزم، منع کرد از اغیار، غیرت مرا، متغیر کرد مرا حیرت مرا... در حق او خطا در تدبیر نکردم تدبیر رد نکردم. مبالغه به تغییر صورت نکردم. اگر ابد الآباد به آتش مرا عذاب کند، دون او سجود نکنم و شخصی را ذلیل نشوم. ضد او نشناسم. دعوی من دعوی صادقان است و من از محبتان صادقم»<sup>۲۲</sup>. از مجموع آنچه در طواسین و شرح روزبهان آمده است، می‌توان دریافت که حلاج، ابلیس را در برابر محظوری می‌بیند که از یک سوی امر به سجده آدم است و از سوی دیگر بیش موحدانه او که راه را بر سجده آدم می‌بندد، ناگزیر امر الهی در برابر اراده الهی قرار می‌گیرد. و او از آنجا که مشیت معشوق را می‌داند، امر به سجده را نوعی آزمون به حساب می‌آورد و نه یک فرمان. بدین سبب خود را هدف لعن و ملامت قرار می‌دهد و از نگرستن در غیر معشوق سرباز می‌زند.<sup>۲۳</sup>

عین‌القضاة همدانی (۴۹۲-۵۲۵) که از بزرگان مشایخ صوفیه و دانشمندان اوایل قرن ششم هجری است، نظری موافق و مشفقانه خود را در باره ابلیس ضمن مکاتیب خویش چنین اظهار داشته است: که چون ابلیس از اراده و تصمیع خداوند در رویداد آفرینش حضرت آدم با خبر بود و می‌دانست که باری تعالی با فرمان خود به فرشتگان برای سجده کردن به آدم

می‌خواهد آنان را بیازماید، لذا او با سجده نکردن بر آدم ابوالبشر، در واقع به اراده و قصد خداوند در این امتحان احترام گزارد و از طرفی از آنجا که معلم فرشتگان بود و از دیگر ملائکه از لحاظ عبودیت مقامی برتر داشت و از رازهای الهی آگاه‌تر بود، حاضر نشد که غیر خداوند را سجده کند. چنانکه خود می‌گوید: «... ابلیس بر ارادت خدا مطلع بود که او نمی‌خواهد که ابلیس سجده کند. چون گفت: «اشجودوا لآدم» آن محکی بود تا خود کیست که به فرمان او سجود غیر می‌کند همه سجود کردند الا معلم فرشتگان. لابد چنین بود. استاد از شاگرد پخته‌تر بود. فراق معشوق اختیار کرده بر سجود غیری. زهی کمال عشق! ۲۴»

عین‌القضات ماجرای نافرمانی ابلیس را در برابر فرمان خداوند در سجده کردن به آدم، با عشق سلطان محمود غزنوی به ایاز مقایسه کرده و تمرد ابلیس را این‌گونه توجیه و حمل به صحت نموده است: «اگر سلطان محمود با ایاز گفتی که برو خدمت دیگری کن، و او برفتی، خطا بودی. چه آن کس که در آن مقام فرمان بود، ناپخته است» ۲۵. بنابراین، به نظر عین‌القضات: چون ابلیس از دیگر فرشتگان پخته‌تر و ضماً عاشق خداوند و در مقام عزازیل (دوست خداوند) بود، سجود بر آدم را نوعی بی‌اعتنائی و بی‌احترامی به معشوق تلقی می‌کرد و ناگزیر این عمل را انجام نداد. یا به تعبیری دیگر: از لحاظ عین‌القضات، سجده نکردن ابلیس بر آدم، نشانه کمال عشق بی‌شائبه او به باری تعالی است.

احمد غزالی (ف: ۵۲۰) که استاد عین‌القضات همدانی است و مشربش در تصوف، مشرب عاشقانه بوده، در کتاب سوانح‌العشاق خود که رساله‌ای است در تصوف و مراتب عشق، سرپیچی ابلیس را از فرمان خداوند در داستان خلقت آدم، این چنین توجیه و تاویل کرده و آن را بدین دلیل مقبول دانسته است که به اعتقاد وی: هنگامی که ابلیس از جانب خداوند با خطاب: «فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَأُكَلِّمُكَ وَرَجِّمُ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَنُغْيِي إِلَى يَوْمِ يَبْعَثُونَ» ۲۶ از زمرة فرشتگان طرد گردید و ملعون شمرده شد، «این جا بود که چون با او گفتند: «وَإِنَّ عَلَيْكَ لَنُغْيِي» گفت: «فَبِعِزَّتِكَ» یعنی من خود را از تو این تمیز دوست دارم که تو را هیچ‌کس دروا نبود و در خور نبود» ۲۷ و شاید در ارتباط با این گونه اعتقاد و اندیشه باشد که شاعری معنی یاب، چنین ابیاتی نغزی را در باره اهمیت نماز و نیایش و خضوع در پیشگاه الهی، به سلک نظم آورده است:

شیطان که رانده گشت بجز یک خطا نکرد

خود را برای سجده آدم رضا نکرد

شیطان هزار مرتبه بهتر ز بی‌نماز

او سجده را بر آدم و این بر خدا نکرد

تذکر این نکته در این جا ضروری به نظر می‌رسد: که استدلال امثال احمد غزالی و عین‌القضات در دفاع از ابلیس و این‌که او چون حاضر نشد تا غیر خداوند را سجده برد، از فرمان یزدان سرپیچی کرد، موجه به نظر نمی‌رسد. زیرا فرمان باری تعالی در سجده فرشتگان بر آدم، به معنی پرستش آدم نیست، که ابلیس به این بهانه بخواهد پرستش غیر خداوند را نوعی بی‌اعتنائی به معشوق خویش - یا ذات مقدس پروردگار - تلقی کند. بلکه به خاک افتادن فرشتگان در برابر آدم و سجده کردن به او نوعی فروتنی و تکریم و بزرگداشت از عظمت آفریدگار عالم و خلقتی چنین عظیم به نام آدم بوده است که خداوند خود پس از آفرینش او با بیان عبارت: «وَكَبَّرَ كَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» ۲۸ به چنین مخلوقی مباهات می‌کند. یا به عبارت دیگر: این سجود - در واقع - برای خداوندی بوده است که این آفریده عجیب را خلق فرموده تا جانشین او بر کره خاک باشد. و یا به قول - شاعر گلشن راز - «در این جا مراد از سجده، اطاعت و انقیاد است. یعنی همه مطیع و متقاد انسانند، چون اصلی انسان و حقیقت وی روح اعظم است. و به حسب هیأت اجتماعی انسان شامل جمیع مجردات و مادیات است. و هرگاه او مطیع حق شد، به حکم مرتبه خلافت که از حق دارد، همه اشیاء محکوم و فرمانبر اویند و همه نسبت به انسان کامل جزئند. و جزء - البته - تابع کل خواهد بود» ۲۹ و یا به تعبیر لسان‌الغیب حافظ:

ملک در سجده آدم زمین بوس تو تیت کرد

که در حسن تو لطفی دید بیش از حیدر انسانی ۳۰

و همانطور که حضرت امام رضا علیه السلام در کتاب عیون‌الخبار فرموده‌اند: «سجده فرشتگان از یک سو به منظور پرستش خداوند و از سوی دیگر برای اکرام و احترام آدم بود، چرا که ما آن زمان در صلب آدم بودیم» ۳۱، اما اندیشه هواداری از ابلیس و موجه نشان دادن سرکشی او، منبعث از عللی چند است که بی‌گمان اعتقاد به وجود جبر مطلق در

نظام آفرینش و محتوم بودن سرنوشت انسان و سلب اختیار از او، مهمترین عامل به حساب می آید. چنانکه عین القضاة همدانی با تأثر از این اعتقاد اظهار داشته است: «ای عزیز هر کاری که با غیري منسوب بینی، بجز از خدای تعالی آن مجاز می دان نه حقیقت. فاعل حقیقی خدای را دان... راه نمودن محمد (ص)، مجاز می دان و گمراه کردن ابلیس، همچنین مجاز می دان: «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»<sup>۳۲</sup> حقیقت می دان، گیرم که خلق را اضلال، ابلیس کند، ابلیس را بدین صفت که آفرید؟ مگر موسی (ع) از بهر این نگفت: «إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ»<sup>۳۳</sup>. درینا گناه، خود همه از اوست، کس را چه گناه باشد؟ مگر این بیتها نشینده ای؟

خدایا این بلا و فتنه از توست و لیکن کس نمی یارد چرخیدن  
لب و دندان آن ترکان چون ماه بدین خوبی نباید آفریدن  
که از خوبی لب و دندان ایشان به دندان لب همی باید گزیدن<sup>۳۴</sup>

و مآلاً بر اساس این طرز تفکر و جهان بینی است که امثال منصور حلاج و احمد غزالی نیز عمل ابلیس را به دلیل مجبور بودن در سجده نکردن بر آدم، مقبول دانسته و در مقام دفاع از مظلومیت او برآمده اند. همچنین عارفانی چون سنائی غزنوی و جلال الدین مولوی ضمن آن که وی را عاشقی پاک باخته به خداوند معرفی کرده اند - که از غیرت عشق به باری تعالی راضی به سجده به غیر خدا نشده است - وجود جبر را عامل اصلی در رانده شدن ابلیس از درگاه الهی دانسته اند. چنانکه سنائی غزنوی را در این مورد غزلی زیباست. غزلی که ضمن آن ابلیس را به صورت عاشق باری تعالی معرفی کرده و از زبان او چنین شکوائیه پراحساسی را در ارتباط با سرنوشت محتوم وی به سلک نظم در آورده است:

با او دلم به مهر و مودت یگانه بود سبخرغ عشق را دل من آشیانه بود  
بسر درگهیم ز خیل فرشته سپاه بود، عرش مسجد جان مرا آستانه بود  
در راه من نهاد نهان دام مکر خورش<sup>۳۵</sup> آدم میان حلقه آن دام، دانه بود  
می خواست تا نشانه لعنت کند مرا کرد آنچه خواست، آدم خاکی بهانه بود  
بسودم معلم سلکوت اندر آسمان امید من به خلد برین جاودانه بود  
هفتصد هزار سال به طاعت بسودی و ز طاعتم هزار هزاران خزانه بود

در لوح خواننده ام که یکی لعنتی شود دردم گمان به هر کس و بر خود گمانه بود  
آدم ز خاک بود، من از نور پاک او گفتم: یگانه من بوم و او یگانه بود  
گفتند سالکان: که نکردی تو سجده ای چون کردمی که با منش این در میانه بود؟  
جانا بیا و تکیه به طاعات خود مکن کاین بیت بهر پیش اهل زمانه بود<sup>۳۶</sup>  
و مولانا جلال الدین محمد مولوی با آن که در جای جای مثنوی معنوی خود - نظیر ابیاتی که از او نقل می شود - علت و انگیزه سرکشی ابلیس را «تنگ و عار کمتری»، «تکبر و خود بزرگی بینی»، «وحسد» و... او دانسته است، ولی در دفتر دوم ضمن داستان بیدار کردن ابلیس معاویه را برای گزاردن نماز صبح، او را در سیمای عاشق پر شور خداوند و امیدوار به لطف حق که به اجبار به درد مهجوری از معشوق گرفتارش کرده اند، معرفی نموده است. در این داستان، پس از آنکه مولانا به زبان ابلیس اشاراتی لطیف به سابقه طولانی و درخشان او از لحاظ عبادت و مهرورزی نسبت به ذات باری تعالی می کند، بر خطای تردوی از فرمان خدا رنگی از عشق و محبت می زند، و او را نه مردود و ملعون، بلکه مقبول و مظلوم نشان می دهد. در ابیات ذیل که وصف الحال ابلیس از زبان خود اوست، چنانکه مشاهده می شود، ابتدا وی به صفات کریم بودن و بخشندگی و احسان خداوند توجه می دهد و با امیدواری اظهار می کند:

گر عسای کرد در سای کرم بسته کی کردند درهای کرم  
اصل تقدش داد و لطف و بخشش است قهر بر وی چون غباری از غش است  
از برای لطف، عالم را ساخت ذره ها را آفتاب او نواخت  
گفت پیغمبر: که حق فرموده است: قصد من از خلق، احسان بوده است  
آفریدم تا ز من سودی کنند تا ز شهدم دست آلودی کنند<sup>۳۷</sup>

و به دنباله این بحث، اشاره ای دارد به رانده شدنش از درگاه الهی، و توجیه خطای خویش یا حسادتش نسبت به آدم، که آن را منبعث از عشق و دل بستگی خود به ذات مقدس باری تعالی می شناسد، و خویش را مات زیباتیهای معشوق ازلی و حیران ابدی در لذات عشق به او معرفی می کند. و از این که عشق به خداوند او را به بلای مهجوری مبتلا کرده و در بازی زندگی جز باخت و محرومیت را نصیبش نساخته است، این گونه سخن می گوید:

چند روزی که ز بیشم رانده است  
کز چنان رویی چنین قهر، ای عجب!  
من سبب را ننگرم کآن حادث است  
لطیف سابق را نظاره می‌کنم  
ترکی سجده از حسد گیرم که بود  
هر حسد از دوستی خیزد یقین  
هت شرط دوستی غیرت پزی  
چون که بر نطعش جز این بازی نبود  
آن یکی بازی که بُد من باختم  
در بلا هم می چشم لذات او

و از میان شاعران اندیشمند و عارف‌منش متأخر نیز، علامه محمد اقبال لاهوری (۱۲۷۹-۱۳۵۷ ه.ق) را در کلیات اشعار فارسیش - در بخش پیام مشرق - اشعاری است با عنوان: «انکار ابلیس» که مضمون آن مشابه غزلی است که از سنائی غزنوی نقل گردید. در این ابیات، اقبال از زبان عزازیل خطاب به خداوند، علت سرکشی خود را از فرمان الهی و سجده نکردنش را بر خاک آدم، این‌گونه موجه و مقبول توجیه کرده است:

نوری نادان نیم سجده بر آدم برم  
می‌تپد از سوز من خونِ رنگِ کائنات  
ساخته خویش را در شکم ریزریز  
پیکر انجم ز تو، گردش انجم ز من  
تو به بدن جان‌دهی، شور به جان من دهم  
من ز تنگ مایگان کدیه نکردم سجود  
آدم خاکی نهاد، دون نظر و کم سواد  
همچنین در جاویدنامه علامه اقبال، شکوائیه‌ای است از زبان ابلیس در باره آدم، خطاب به ذات باری تعالی، که ضمن آن، شیطان به درگاه الهی می‌نالد و شکایت می‌کند که چرا آدم را که موجودی است پست و ضعیف و هلوع و منوع، برای رقابت با او خلق و انتخاب

فرموده است؟! و مآلاً از خداوند می‌خواهد تا بنده دیگری را که نسبت به آدم پخته‌تر و کامل‌تر باشد، بیافریند، و وی را از هم‌صحبتی آدم ابوالبشر نجات بخشد. ابیات ذیل مستحبی است از این بحث و شکوای شنیدنی آموزنده:

ای خداوند صواب و ناصواب  
هیچ‌گه از حکم من سر بر نداشت  
صید، خود صیاد را گوید بگیر  
از چنین صیدی سرا آزاد کن  
پست از او، آن هستی والای من  
فطرت او خام و عزم او ضعیف  
بسنده صاحب‌نظر باید مرا  
لعبت آب و گل از من بازگیر  
این آدم چیست؟ یک مشت خس است  
... آنچنان تنگ از فوحات آدمم  
بسنده‌ای باید که پیچد گردنم  
ای خدا یک زنده مرد حق‌پرست

و اما در تفسیر «کشف الاسرار و عده‌الابرار» معروف به «تفسیر خواجه عبدالله انصاری» تألیف: ابوالفضل رشیدالدین میبدی که در سال ۵۲۰ هجری تدوین گردیده و مشهورترین تفسیر عرفانی به زبان فارسی است، ابلیس با ویژگی‌هایی مطرح شده که امثال منصور حلاج و احمد غزالی و عین‌القضاء بدان توجه داشته‌اند. به عبارت دیگر در نوبت سوم، این تفسیر، که شامل استنباط‌های عرفانی و تأویلهای صوفیانه‌ای است که میبدی آنها را بر پایه آراء اهل ذوق و مشرب صوفیان، به نثری موزون و زیبا نگاشته و ضمناً از عبارات مسجع و اشعار پیر هرات - خواجه عبدا... (۳۹۶-۴۸۱) - به فراوانی سود جسته است؛ چهره ابلیس مقبول و مظلوم به نظر می‌رسد.

از آنجا که مفسر کشف الاسرار، اشعری است و مانند دیگر اشاعره، قائل به جبر یا «کسب» می‌باشد، چنانکه ابوالحسن اشعری و پیروان او را این اعتقاد است که: «قدرت و اراده



انسانی به هیچ وجه در وجود افعال ارادی او مؤثر نیست. چه فعل، مخلوق خداست و مشیت الهی بر این جاری شده که اراده و قدرتی در بندگان بیافریند. و فعل، را مقارن قدرت و اراده ایشان خلق و ایجاد کند. پس افعال بشر، خواه افعال مباشرت باشد، مانند: حرکت دادن دست و خواه افعال تولیدی که از فعل دیگر متولد می شود، مثل: حرکت کلید و عصا که مترتب بر حرکت دست می باشد؛ همگی مخلوق خدا و ابداع و احداث خالق است. و در عموم کارها فقط نسبت «کسب» به بشر داده می شود. و معنی کسب این است: که قدرت و اراده بشر با قدرت و اراده خالق مقارن می گردد، بدون این که اثری در وجود و عدم فعل داشته باشد...<sup>۴۱</sup> و از طرفی به اعتقاد این فرقه: «این که خداوند بندگان خود را تکلیف می کند و ثواب و عقابی وجود دارد، برای آن است که بندگان مملوکی اویند و مالک در مملوکی خود هر نوع تصرفی کند، کسی را حتی چون و چرا نیست. و عقل از ادراک حکم و مصالح افعال الهی قاصر است»<sup>۴۲</sup>. میدی نیز با تکیه بر این اندیشه و اعتقاد که: «... مذهب اهل حق آن است که افعال و حرکات بندگان از روی آفرینش تعلق به قدرت قدیم دارد - جل جلاله - همه آفریده اوست و به اراده و مشیت اوست. يقول الله تعالی: «والله خالق کل شیء و الله خلقکم و ما تعلمون»<sup>۴۳</sup> یا: «... افعال و اعمال همه آفریدگان خدا، حرفت و صنعت ایشان، حرکات و سکانات ایشان، چه در خیر و چه در شر، همه مخلوق و مصنوع وی، همه متعلق به قدرت وی است. که می گوید: «خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ، اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْلَمُونَ»<sup>۴۴</sup> مالا از ابلیس و مقبول و مظلوم بودن\* او این گونه دفاع می کند، که اظهار می دارد:

«لعن و طرد ابلیس نه به مقابله جرمی است یا از آنکه مراد وی مخالف مراد حق بود یا موافق بود، بلکه به سابقه ازلی است. و در ازل حکم کرد به شقاوت وی. و او را براند از درگاه خود. چنان که خلقی را گفت: «و لقد ذرانا لجهنم کثیراً من الجن و الانس». و ابلیس را علی الخصوص گفت: «و کان من الکافرین»<sup>۴۵</sup> و میدی ضمن این بحث می افزاید: «اگر کسی گوید که - ابلیس - از کجا مستوجب لعنت گشت؟ - در حالی که - اراده وی مخالف اراده حق نبود، جواب وی آن است: که خالق را رسد به حجت آفریدگاری و پادشاهی، که خلقی خود را عقوبت کند بی سبب معصیت، یا عقوبت کند به سبب معصیت... و هر دو وجه از خدا راست است و عدل. و در آن پیداد، نه. پیداد، آن بود: که کسی کاری کند که وی را آن کار نرسد. یا

حتی بر وی لازم است که آن حق فرو می گذارد، و رب العالمین از این هر دو پاک است و منزله<sup>۴۶</sup>

و یا در ذیل تفسیر آیات ۷۱ تا ۷۴ سوره مبارکه ص: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ» که مربوط به ماجرای خلقت آدم است، در نوبت سوم تفسیر آیات مذکور این عبارات را در باره ابلیس می خوانیم که میدی او را از گناه و تمردش از فرمان خداوند این گونه تیرنه کرده است: «... از روی ظاهر زلتی آمد از آدم، و معصیتی از ابلیس. آدم را گفتند: گندم مخور، بخورد. ابلیس را گفتند: سجده کن، نکرد. اما سر مایه رد و قبول نه از کردار ایشان خاست، که از جریان قلم و قضا یای قدم خاست. قلم از نتایج مشیت قدم در حق آدم به سعادت رفت، هم از نهاد وی متمسکی پیدا آوردند و جنایت وی به حکم عذر به وی حواله کردند. و گفتند: «فَتَسَبَّى وَ لَمْ تَجِدْ لَهُ عَزْمًا» و ابلیس را قلم به حکم مشیت قدم، به رد و طرد او رفت. هم از نهاد وی کمین گاهی بر ساختند و جنایت وی بدو حواله کردند و گفتند: «أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» فلاده ای از بهر لعنت بر ساختند و به حکم رد ازل برجیید روزگار او بستند، تا هر جوهری که از بوته عمل وی بر آمد، در دست نقاد علم نفایه آمد، عبادتش سبب لعنت گشته طاعتش داعیه راندن شد»<sup>۴۷</sup>.

بنابراین ضمن آنکه در نوبت سوم تفسیر کشف الاسرار، ابلیس موجودی به نظر می رسد مجبور و مطرود که باز چیه دست تقدیر می باشد، از مهجوری عاجزانه و بخت بد او این گونه یاد شده است:

«رنج روزگار و کدکار ابلیس دید، و به بهشت، آدم رسید. طاعت بی فترت ابلیس را بود. و خطاب «أَسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ» آدم یافت. آورده اند که ابلیس وقتی بر آدم رسید، گفت: بدانکه تو را روی سپید دادند و ما را روی سیاه. غره مشو که مثال ما همچنان است که باغبانی درخت بادام نشانند در باغ، و بادام به بر آید. آن بادام به دکان بقال برند، و بفروشند. یکی را مشتری، خداوند شادی باشد، و یکی را مشتری خداوند مصیبت. آن مرد مصیبت زده آن را روی سیاه کند و بر تابوت آن مرده خویش می باشد. و خداوند شادی آن را با شکر بر آمیزد و همچنان سپید روی بر شادی خود نثار کند. یا آدم! آن بادام که بر سر تابوت می ریزند ما ایم، و آنچه بر سر آن شادی نثار می کنند، کار دولت توست. اما دانی که باغبان

یکی است، و آب از یک جوی خورده ایم، اگر کسی را کار با گل افتد، گل بوید، و اگر کنی را به خار باغبان افتد، خار، در دیده زند:

گفتم که ز عشق همچو مویت باشم      همواره نشسته پیش رویت باشم  
اندیشه غلط کردم و دور افتادم      من چاکر پاسبان کویت باشم<sup>۴۸</sup>

پس از این بحث قابل تأمل - میبیدی حکایات ذیل را از بعضی مشایخ مشهور صوفیه، نظیر: ذوالنون مصری (ف ۲۴۵) و سهل بن عبدالله تستری (ف ۲۸۳) و بایزید بطامی (۱۸۰-۲۶۱) در این که دست تقدیر ابلیس سه بخت بیچاره را به درجه معزولی کشانیده است، نقل می کند و در خلال آنها امیدواری توأم با گلایه او را نسبت به خداوند بیان می دارد: ذوالنون مصری گفت: در بادیه بودم، ابلیس را دیدم که چهل روز سر از سجود بر نداشت. گفتم یا مسکین! بعد از بیزاری و لعنت، این همه عبادت چیست؟ گفت: یا ذوالنون! اگر من از بندگی معزولم، او که از خداوندی معزول نیست.

شوریده شد ای نگار دهر من و تو      بر شد ز حدیث ما به شهر من و تو  
چون نسبت وصل کرده آمد به ازل      هجر آمد و گفت و گوی بهر من و تو

سهل عبدالله تستری گفت: روزی بر ابلیس رسیدم، گفتم «اعوذ بالله منك» گفت: یا سهل! این کنت تعوذ بالله منی، فانی اعوذ بالله من الله یا سهل: اگر تو می گویی فریاد از دست شیطان، من می گویم: فریاد از دست رحمان. گفتم: یا ابلیس چرا سجود نکردی آدم را؟ گفت: یا سهل بگذار مرا از این سخنان بیهوده، اگر به حضرت راهی باشد بگویی که این بیچاره را نمی خواهی، بهانه بر وی چه نهی؟! یا سهل! همین ساعت بر سر خاک آدم بودم، هزار بار آنجا سجود کردم و خاک تریب وی بر دیده نهادم. به عاقبت، این ندا شنیدم. ولا تمب فلستا نریدک» (زحمت به خود مده که ما تو را نمی خواهیم).

پیش تو، رهی چنان تباه افتاده است

کز وی همه طاعتی گناه افتاده است

این قصه نه ز آن روی چو ماه افتاده است.

کساین رنگ گلیم ما سیاه افتاده است

- بویزید بسطامی گفت: که از الله درخواستم تا ابلیس را به من نماید، وی را در حرم یافتیم. او را در سخن آوردم، سخنی زیرکانه می گفت. گفتم: یا مسکین! با این زیرکی چرا امر حق را دست برداشتی؟! گفت: یا بایزید! آن امر ابتلاء بود نه امر ارادت. اگر امر ارادت بودی، هرگز دست نبداشتی<sup>۴۹</sup>.

در مورد عشق ابلیس به خداوند، که نظایر حلاج و ابن القضاة آن را دلیل و عامل اصلی سرپیچی او از فرمان باری تعالی در سجده کردن بر آدم دانسته و مدلل کرده اند که چون وی جز معشوق ازلی خود - خداوند - کسی را شایسته سجود و نماز بردن نمی دانست، از سجده بر آدم ابوالبشر ابا ورزید، ابوالفضل میبیدی نیز همین نظر و اعتقاد را در تفسیر آیه «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»<sup>۵۰</sup> ضمن حکایت ذیل از ابلیس بیان کرده و عشق پاک باخته او را به خداوند چنین بیان داشته است: «... آن روز که رایب بسم الله از مکمن غیب بیرون دادند، و جبرئیل امین به محمد عربی (ص) فرو آورد. گفت و گوی و جست و جوی در اهل آفرینش افتاد. آن زخم رسیده قهر ازل، که او را ابلیس گویند، دیدند در وجد آمده و مقهور سلطان سماع گشته انگفتند: ای مهجور مطرود! تو را از این خلعت و عز این نام، و عشق این پیغام چه آگاهی است؟ گفت: آری، با آن مقتدای اهل سعادت چنین گفتند: که چون قصد خواندن کلام مجید ما کنی، بر سر کوی آن مهجور مطرود گذری کن، و بگویی: «اعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ». ما را آن عز، نه بس که پرده داری درگاه قرآن مجید، به ما دادند؟ و آن شرف، نه بس که تا به قیامت، خوانندگان قرآن نام ما در پیش می دارند؟ اگر چه قهرست از درگاه او، ما را با این قهر خوش است:

از دستت ار آتش بود، ما را ز گل مفرش بود

هرچ از تو آید خوش بود، خواهی شفا خواهی الم<sup>۵۱</sup>

با این تفصیل، ضمن آنکه میبیدی، سیمای ابلیس را در موارد مذکور، مقبول و مظلوم ترسیم کرده و گناه وی را به حساب عشق او به خداوند گذارده است، اما در پاره ای موارد از بحثها و تأویلهای خود در نوبت سوم تفسیر کشف الاسرار، - به مقتضای حال و مقام کلام - به خطای ابلیس اذعان نموده و او را مستحق کیفر لقم و طرد دانسته است. مثلاً ضمن تفسیر آیات نوزدهم و بیستم سوره مبارکه اعراف که شرح داستان رانده شدن آدم و حوا - به وسوسه

شیطان - از بهشت است، با نقل حکایت ذیل - که ضمناً صبغه‌ای از جبر و سرنوشت محتوم آدم و ابلیس در آن به نظر می‌رسد - عَلَّتْ سَقُوطِ ابلیس را از درگاه خداوند، کبر و خودخواهی، که در خور عفو و اغماص نیست به حساب آورده است: «... گفته‌اند، که آدم و ابلیس پس از آن (رانده شدن آدم و حوا از باغ ارم) هر دو به هم رسیدند. آدم گفت: یا شقی! وَشَوَسْتَ إِلَيَّ وَ قَعَلْتَ مَا قَعَلْتَ، ای شقی دانی که چه کردی تو با من؟! و چه گرد انگبختی در راه من؟! ابلیس گفت: یا آدم! اگریم که تو را من از راه به در بردم، با من بگویی که مرا از راه که به در برد؟! و گفته‌اند: که ایشان هر دو فرمان بگذاشتند، لکن فرق است میان ایشان، زلت آدم از روی شهوت بود و زلت ابلیس از راه کبر. و کبر آوردن صعبت‌تر از شهوت راندن. گناهی که از شهوت خیزد، عفو در آن گنجد. گناهی که از کبر خیزد، ایمان در سر آن شود»<sup>۵۲</sup>.

ابوالفضل میدی - به‌رغم جانبداریهایش از مقبولیت ابلیس در مباحث پیشین - در نوبت سوم تفسیر آیات ۱۱ تا ۱۸ سوره مبارکه اعراف، که سخن از آفرینش آدم و رانده شدن ابلیس به واسطه سرپیچی او از فرمان الهی است، به‌پندار بافی و غرور ابلیس، اشارتی لطیف دارد. و در پی این مبحث، پنج چیز را موجب لعنت و مهجوری او از درگاه خداوند می‌شمرد، و از وی به‌عنوان مطرود و شقی - چنین - یاد می‌کند:

«... در دور آدم صفی، آفتاب عزت دین از برج شرف بنافت. هرکسی به نقد خویش بینا شد. آدم محک بود و عصی آدم، سیاهی محک بود. هرکسی نقد خویش بر محک زد، تا نقدها شان بیان افتاد که چیست. ملا علی به نقد و ونحن نسبح بحمدك، بینا شدند. ابلیس مهجور به نقد و انا خیر» بینا شد. آنجا خاری بود محقق و گلی بود مزور، گل یکند و بینداخت. و خار بماند در دیده پنداشت:

گلها که من از باغ وصلت چیدم درها که من از نوش لبت دزیدم  
آن گل همه خار گشت در جان رهی و آن در همه از دیده فرو باریدم  
آن مهجور مطرود، هفتصد هزار سال مهمان پندار بود. با خود درست کرده که در معدن او زراست، و خود کبریت احمر است! چون نقد خویش بر محک صفوت آدم زد، نقدش قلب آمد. در معدن خود نطف و قبر دید و به جای زر، سبج<sup>۵۳</sup> دید:

در دیده رهی ز تو خیالی بنگاشت بر دیدن آن خیال، عمری بگذاشت  
چون طلعت خورشید عیان سر برداشت در دیده هوس بماند و در سر، پنداشت

گفته‌اند که: ابلیس به پنج چیز مستوجب لعنت و مهجور درگاه بی‌نیاز شد، و آدم به عکس آن، به پنج چیز کرامت حق یافت و نور هدی و قبول توبه: یکی از آن، آن است که ابلیس به گناه خویش معترف نشد. کبر وی او را فرا اعتراف نگذاشت. و آدم به صفت عجز باز آمد و به گناه خویش مقرر آمد. دیگر ابلیس از کرده پشیمان نگشت و عذر نخواست. و آدم از کرده خود پشیمان شد و عذر خواست و تضرع کرد. سوم: ابلیس در آن نافرمانی با خود نیفتاد و ملامت نفس خود نکرد، و آدم روی با خود کرد و خود را در آن زلت ملامت کرد. چهارم: ابلیس توبه بر خود واجب ندید، از آن عذر نخواست و تضرع نکرد. و آدم دانست که توبه، کلید سعادت است و شفیع مغفرت، بر خود واجب دید، بشتالت و تاروی قبول ندید، باز نگردید. پنجم: آن است که ابلیس از رحمت خدا نومید شد و ندانست آن بدبخت که نومیدی از لیمان باشد، و رب العزه لیم نیست و چنانکه نومیدی نیست، ایمنی هم نیست. که ایمنی از عاجزان باشد و الله عاجز نیست. پس چون نومید شد آن شقی، در توبه به وی فرو بسته شد. و آدم نومید نگشت، دل در رحمت و مغفرت بست، بر درگاه بی‌نیاز می‌زارید و می‌نالید، تا به رحمت و مغفرت رسید<sup>۵۴</sup>.

کوتاه سخن آن‌که: ابلیس که موحدان متشرع عالم او را لعنت می‌کنند و با خواندن ادعیه‌ای چون: «واعوذ بالله مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» و: «واعوذ بك يارب من همزات الشيطان» از شرش به خداوند بزرگ پناه می‌برند، و از طرفی صوفیان آزاداندیش نظیر شخصیت‌هایی که در نوشتار حاضر از آنان نام بردیم، از او هواداری و دفاع می‌کنند، و کسانی چون پروان فرقه «یزیدیه» او را می‌پرستند<sup>۵۵</sup> و جادوگران و ساحران برایش مقامی والا قائلند. زیرا معتقدند که به مدد وی می‌توانند کارهایی فوق‌العاده انجام دهند و به یاری او قادر خواهند بود که در امور عالم تصرف کنند و شعله‌ها سازند و چشم‌بندیها و حقه‌بازیها نمایند - موجودی است که از قدیم‌ترین ازمینه تاریخ - چنانکه در صفحات قبل به اجمال پیرامون آن سخن گفته شد - بحث‌های ضد و نقیضی را له و علیه خود، به‌وجود آورده و از این رهگذر دوستان و دشمنانی را برای خویش فراهم کرده است، بحثها و اندیشه‌هایی که آگاهی از آن برای اهل بصر و نظر، لذت‌بخش، آموزنده و عبرت‌زا تواند بود.

پی نوشتها

- ۱- سوره مبارکه البقره / ۲، آیه ۳۴، اعراف / ۷، آیه ۱۱، اسراء / ۱۷، آیه ۶۱، کهف / ۱۸، آیه ۵۰.
- ۲- سوره الاعراف / ۷، آیه ۱۱.
- ۳- سوره الاسراء / ۷، آیه ۶۱.
- ۴- سوره کهف / ۱۸، آیه ۵۰.
- ۵ و ۶ و ۷- سوره مبارکه ص / ۳۸، آیات ۷۷ و ۷۸ و ۸۲.
- ۸- سانی عزنوی، ابوالمجد مجدودین آدم - دیوان اشعار - به اهتمام: محمدتقی مدرس رضوی، تهران ۱۳۲۰ ش، انتشارات شرکت طبع کتاب، ص ۲۲۴.
- ۹- کهف / ۱۸، آیه ۵۰ و الرحمن / ۵۵، آیه ۱۵.
- ۱۰- اعراف / ۷، آیه ۱۲.
- ۱۱- حجر / ۱۵، آیه ۳۹.
- ۱۲- نسر / ۵۴، آیه ۴۹.
- ۱۳- رک: دیوان اشعار سنالی عزنوی - همان - ص ۱۸۵.
- ۱۴- مولوی، جلال‌الدین محمد - مثنوی معنوی، به سعی و اهتمام: تصحیح: رینولد - آلین نیکلسون، چاپ سوم تهران ۱۳۵۲ ش، انتشارات امیرکبیر، صفحات ۲۳۸، ۱۰۵۵، ۱۵۹، ۶۹۴، ۶۹۵، ۱۰۶۳.
- ۱۵- مأخذ پیشین، صفحات: ۱۶۳، ۷۱۰، ۷۰۶، ۶۲۰، ۹۱۹، ۹۹۹.
- ۱۶- بلعی، ابوعلی محمد بن محمد - تاریخ بلعی - به تصحیح / محمدتقی بهار و به کوشش: محمد پروین گنابادی، تهران ۱۳۵۳ ش، انتشارات زوّار، ح ۱، ص ۱۶.
- ۱۷- رک: نهج الفصاحه - مجموعه کلمات قصار حضرت رسول (ص) - مترجم و فراآوردنده: ابوالقاسم پاینده، چاپ سیزدهم تهران ۱۳۶۰ ش، انتشارات جاویدان، ص ۱۷۸.
- ۱۸- در باره این که چرا امام علی بن ابیطالب علیه السلام کلمه و ملکه را - در خطبه مذکور - برای ابلیس به کار برده‌اند، اعتقاد شارحان نهج البلاغه این است که چون او سالها در آسمان بوده و با فرشتگان آمیزش داشته، از جهت آن قرب و نزدیکی، با عنوان و ملکه، از او یاد شده است.
- ۱۹- رک: نهج البلاغه، ضبط الدكتور صمیمی الصالح، طبعه الاولى، بیروت ۱۳۸۷ هـ. ق، خطبه ۱۹۲، ص ۲۸۷.
- ۲۰- رک: الاصول من الکافی، تألیف: ثقة الاسلام امی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق کلینی الرازی، مع الشرح الترجمة: بقلم استاد علامه الشیخ محمدباقر الکمره‌ای، تصحیح: محمد باقر الهودی و علی اکبر انصاری،

- تهران ۱۳۹۷ هـ. ق، من منشورات المکتبه الاسلامیه، الجزء الثالث: ص ۴۲۸.
- ۲۱- عین القضاة همدانی، ابوالمعانی عبدالمعز بن محمد بن علی میانجی - نامه‌ها - به اهتمام: عقیق عسیران و عقیق منزوی، چاپ تهران ۱۳۴۸ ش انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ج ۲، ص ۴۱۶.
  - ۲۲ و ۲۳- رک: کتاب الطواصین به تصحیح و ترجمه فرانسوی لویی ماسینیون، پاریس ۱۹۱۳ - چاپ افسس، بغداد، مکتبه المنشی، از صفحه ۴۱ به بعد، همچنین رک: شرح شطحیات، نوشته روزبهان بقلی شیرازی، به تصحیح و مقدمه: هنری کرین، تهران ۱۹۹۶ م، از انتشارات انستیتوی ایران و فرانسه، از صفحه ۵۰۹ به بعد. به نقل از تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، تألیف: رینولد - آلین - نیکلسون، ترجمه و حواشی بقلم: دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران ۱۳۵۸ ش، انتشارات توس، صفحات ۱۷۹ تا ۱۸۲.
  - ۲۴ و ۲۵- رک: نامه‌های عین القضاة همدانی - همان - ح ۱، صفحات ۹۶ و ۷۵.
  - ۲۶- سوره مبارکه ص / ۳۸، آیات ۷۷ و ۷۸.
  - ۲۷- غزالی، احمد - سوانح العشاق - بر اساس تصحیح: هلموت ریتز، با تصحیحات و مقدمه: نصرالله پورجوادی، تهران ۱۳۵۹ ش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ص ۲۹.
  - ۲۸- سوره مبارکه مؤسوس / ۲۳، آیه ۱۴.
  - ۲۹- لاهیجی، شیخ محمد - معالیم الاعجاز فی شرح گلشن راز - با مقدمه: کیوان سبمی، تهران ۱۳۷۱ ش، انتشارات سعدی، ص ۲۰۲.
  - ۳۰- حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد - دیوان اشعار - به اهتمام محمد فروینی و دکتر قاسم غنی، تهران (بی‌تا) انتشارات زوّار، ص ۳۳۶.
  - ۳۱- رک: تفسیر نمونه - زیر نظر آیه الله مکارم شیرازی با همکاری جمعی از دانشمندان، چاپ سوم، تهران ۱۳۷۲ ش، انتشارات دارالکتب اسلامی، ح ۱، ص ۱۸۳.
  - ۳۲- نحل / ۱۶، آیه ۹۳.
  - ۳۳- اعراف / ۷، آیه ۱۵۵.
  - ۳۴- عین القضاة همدانی، ابوالمعالی عبدالمعز بن محمد بن علی بن الحسن بن علی المیابجی - تمهیدات، با مقدمه و تصحیح و تحشیه و تعلیق: عقیق عسیران، چاپ دوم تهران ۱۳۴۱ ش، انتشارات کتابخانه سنوچهری، صفحات ۱۸۸ و ۱۸۹.
- \* عین القضاة همدانی در مطلبی که از او نقل شد، کلمه و فتنه را در آیه مذکور به معنی و گمراه کردن، آشوب و محنت گرفته است، در حالی که و فتنه در آیه مورد نظر به معنی و آزمایش است؛ و چنانکه خدای در آیه دوم سوره عسکوت گفته است: ألم و احسب الناس أن یترکوا أن یتولوا آمتا و هم لایفتنون، یعنی: و هم لایبتلون فی ایمانهم. و در آیه ۱۷ سوره الدخان فرموده است: و لقد ضلّ لجهنم قوم فرعون - یعنی: و لقد ابتلیاهم لجهنم. و رک: وجوه قرآن، تألیف ابوالفضل حبیب بن ابراهیم نفیسی، به اهتمام: دکتر مهدی محقق، تهران ۱۳۶۰ ش، انتشارات بنیاد قرآن، ص ۲۱۶.
- ۳۵- در مورد این و دام مکروه که سانی فاعل آن را خدا دانسته است، امام محمد غزالی را در کتاب کیمیای

- سعادت، ذیل مبحث خوف و رجا و در بخش: حکایات پیمبران و فرشتگان حکایات است به این صورت که: چون ابلیس ملعون شد، جبرئیل و میکائیل دایم می‌گریستند. خدای - تعالی - به ایشان وحی فرستاد که چرا می‌گریید؟ - و وی دانمار است - گفتند: «بار خدایا از مکر تو ایمن نه‌ایم. گفت: چنین باید، «ایمن مباحثه، رک: کیمیای سعادت، تألیف: ابوحامد محمد غزالی طوسی، به کوشش: حسین خدیو جم، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۶ ش، انتشارات شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۲، ص ۴۱۱.
- ۳۶- سنائی غزنوی - دیوان اشعار - همان - ص ۶۲۵ \* این عزل با مختصر تفاوتی در دیوان شافعی شروانی، تصحیح: دکتر ضیاءالدین سجادی، چاپ تهران ۱۳۳۸ ش، از انتشارات زوآر، ص ۱۱۶ موجود است.
- ۳۷ و ۳۸- رک: مثنوی معنوی، به سعی و اهتمام و تصحیح: ر - ا - نیکلسون - همان - ص ۳۲۴.
- ۳۹ و ۴۰- اقبال لاهوری، علامه محمد - کلیات اشعار فارسی، به اهتمام: پروفسور شهرت بخاری، چاپ لاهور ۱۹۹۰ م / ۱۴۱۰ هـ، ق، انتشارات اقبال آکادمی پاکستان و بنیاد بین‌المللی کتاب اسلام آباد، صفحات ۲۴۴، ۲۴۵، ۶۰۹ و ۶۱۰.
- ۴۱ و ۴۲- رک: مصباح الهدایة و مفتاح الکفایه، تألیف عرالدین محمود بن علی کاشانی، متوفی ۷۳۵ هـ، ق، با تصحیح و مقدمه و تعلیقات: جلال‌الدین همائی، چاپ دوم، تهران ۱۳۲۵ ش، انتشارات کتابخانه سنائی، صفحات ۳۰ و ۳۱.
- ۴۳- میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین - کشف الاسرار و عدة الاثر - معروف به تفسیر خواجہ عبدال... انصاری، به سعی و اهتمام: علی اصغر حکمت، چاپ سوم تهران ۱۳۶۱ ش، انتشارات امیرکبیر، ج ۴، ص ۲۰.
- ۴۴- رک: مأخذ پیشین، ج ۴، ص ۴۴۵.
- \* کاربرد صفت «مطلوم» در نوشتار حاضر برای ابلیس، برداشت و نظر رحی از صوفیة افراطی است. و گرنه به دلیل عقل و نقل حدارند دانای دادگر، بر هیچ موجودی ستم روا نداشته و نمی‌دارد، همچنان که خود در آیات متعددی از قرآن مجید نظیر نمونه‌های ذیل بدین موضوع تصریح فرموده است: «... و ما الله برئءة لعلالمین و... ما ظلمهم الله و لکن انفسهم بظلمونه آیات ۱۰۸ و ۱۱۷ سوره مبارکه آل عمران / ۳.
- ۴۵ و ۴۶- رک: کشف الاسرار و عدة الاثر، ج ۱ صفحات ۱۵۴ و ۱۶۰.
- ۴۷- همان، ج ۸، ص ۳۷۴.
- ۴۸ و ۴۹- همان، ج ۱، صفحات ۱۶۰ و ۱۶۱.
- ۵۰- نحل / ۱۶، آیه ۹۸.
- ۵۱- رک: کشف الاسرار و عدة الاثر - همان - ج ۵، ص ۴۵۴.
- ۵۲- مأخذ پیشین، ج ۳، ص ۵۸۹.
- ۵۳- عرب شبه است و آن سنگی باشد سیاه. رک: لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه سح.
- ۵۴- رک: کشف الاسرار و عدة الاثر - همان - ج ۲، صفحات ۵۷۲ و ۵۷۳.
- ۵۵- رک: شیطان در ادبیات و ادیان، تألیف: محمد رسول فرهنگ‌خواه، تهران ۱۳۵۵ ش، ص ۹۶.